

دوفصلنامه تخصصی پژوهش‌های نوین در آموزه‌های قرآن و سنت
سال سوم، شماره ششم / پائیز و زمستان ۱۳۹۹ش - ۱۴۴۲ق، صص ۱۵۰-۱۳۳

بررسی معنای استوای بر عرش از دیدگاه مفسران فریقین

زهرا محلوچی^۱

(تاریخ دریافت: ۹۹/۵/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۹۹/۹/۱۹)

چکیده

از جمله مباحث کلامی در میان مفسران، تفسیر آیاتی از قرآن کریم است که موهم صفات انسان گونه برای خداوند متعال است. مجسمیه، اشاعره، معتزله و امامیه در این باب اختلاف نظر دارند و هر یک با استفاده از رویکرد کلامی خود، این آیات را تفسیر نموده‌اند. یکی از این موارد چیستی «عرش» و کیفیت استوای خداوند بر آن است که تفسیر آن همواره بین مفسران مورد چالش بوده‌است. منشأ این اختلاف نیز آیاتی است که به صراحت از عرش و استواء خداوند بر عرش سخن گفته است. این امر باتوجه به اختلاف مبانی تفسیری باعث ایجاد دیدگاه‌های گوناگون درباره عرش و استوای حق تعالی بر آن شده‌است. مقاله حاضر در صدد است «چیزستی عرش» و استوای بر آن را نخست از منظر آیات قرآن بررسی نماید و سپس به تبیین و بررسی مهم‌ترین دیدگاه‌های مفسران فریقین در این خصوص بپردازد. بدین منظور ابتدا معنای لغوی عرش و استواء، توصیف عرش در آیات مختلف قرآن کریم، سپس معنای اصطلاحی عرش و در نهایت معناشناسی استواء خدا بر عرش از دیدگاه مفسران فریقین مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

کلید واژه: استواء، عرش، قرآن، تفسیر، فریقین.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

در کلام اسلامی، از صدر اسلام، مسائلی درباره بعضی از آیات کریمه قرآن کریم در زمینه صفات و افعال الهی مطرح بوده‌است و تعبیراتی در آنها به کار رفته که نظیر آن درباره امور جسمانی و مادی به کار می‌رود. یکی از بارزترین مثال‌ها در این باب آیه شریفه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه، ۵۵) است. آیه مزبور، تعبیر «استوای بر عرش» را در باره خداوند به کار برده‌است. این مباحث از همان صدر اسلام مطرح بوده‌است. از ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز درباره این گونه آیات سؤال می‌شد و بین اصحاب آنان و دانشمندان و صاحب نظران نیز بحث‌هایی صورت می‌گرفت. از همان جا نیز زمینه پیدایش فرق‌های گوناگون کلامی فراهم شد.

یکی از بحث‌های مهم بین اشاعره و معتزله از همین جا نشأت گرفته است. بعضی مانند مجسمیه و مشبّهه، به این مطلب قایل شدند که این الفاظ همان معنایی را می‌دهد که در مورد مادیات به کار می‌رود. در این مقاله سعی شده‌است به برخی از این نظریات اشاره شود.

معنای لغوی عرش

معنای این واژه که در قرآن آمده است عبارت است از:

- ۱- عرش به معنی هر چیز سقف دار است، سایه بان، سقف خانه. (راغب اصفهانی، ص ۳۴۱؛ شرتونی، ج ۲، ص ۲۹۰) جوهری در اضافه به بیت می‌آورد: «عرش البیت سقفه» «سقف خانه را عرش آن گویند». جوهری، ذیل ماده عرش در قرآن کریم آمده‌است: «وهی خاویه علی عروشها» (بقره/آیه ۲۵۹، کهف، آیه ۴۲)
- ۲- داربست، چوبی که درخت انگور را روی آن قرار می‌دهند. (راغب اصفهانی، ۳۴۱) در قرآن آمده است: «وهوالذی انشأجنات معروشاتٍ و غیر معروشاتٍ» (انعام، ۱۴۱)
- ۳- تخت و سریر، تخت پادشاه؛ (شرتونی، ج ۲، ص ۲۹۰) جوهری در معنای عرش می‌نویسد: «سریر الملک»؛ «تخت پادشاه»، جوهری، ذیل ماده عرش همچنان که در قرآن آمده است: «ورفع ابویه علی العرش» (یوسف، ۱۰۰) در قرآن کریم عرش بدین معنی، علاوه بر آیه فوق سه بار هم در سوره نمل آیات ۲۳، ۳۸ و ۴۲ به کار رفته است.
- ۴- عرش به معنی تخت رب العالمین است. (راغب اصفهانی، ۳۴۱) عرش بدین معنی در قرآن بیست و یک بار به کار رفته است، هفت بار عبارت «ثم استوی علی العرش» یا «علی العرش

استوی» و دو بار به حمل عرش و حاملان عرش اشاره شده (غافر، ۷؛ حاقه، ۱۷) و یک بار هم آمده که عرش خداوند بر آب بود. (هود، ۷) و بارها خداوند رب العرش و ذوالعرش نامیده شده است. (خرمشاهی، ج ۱، ص ۲۵۱)

احمدبن فارس ضمن اینکه عرش را به معنای «نخست» آورده، مینویسد: «عرش الرجل، قوام امره»؛ «عرش انسان، استواری کار اوست و عرش خانه، سقف اوست.» (ابن فارس، ج ۳، ص ۶۳۰) فیروزآبادی در «قاموس المحيط» تقریباً هم عقیده با دو لغت‌شناس فوق است. او می‌نویسد: «العرشُ عرشُ الله تَعَالَى و لا یحد، او یأقوتُ أحمَرُ یتلألُ من نُورِ الجَبَّارِ تَعَالَى»؛ عرش خدا قابل تعریف نیست یا همچون یاقوت سرخ فامی است که از نور خدای جبار می‌درخشد و تخت پادشاه عزت و قوام امر اوست. (فیروزآبادی، ج ۲، ص ۲۷۷ و ۲۷۸)

زبیدی نیز در تاج العروس می‌نویسد: عرش خدای تعالی محدود به حدی نیست. (زبیدی، ج ۹، ص ۱۳۸) راغب آیات «و رَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ» (یوسف، ۱۰۰) و «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرَشِهَا» (نمل، ۳۸) را شاهد آورده، می‌نویسد: «و کنی به عَنِ الْعِزِّ وَالسُّلْطَانِ وَ الْمَمْلَكَةِ»؛ عرش کنایه از عزت و قدرت و حکومت و پادشاهی است و وقتی کسی کارش رو به سستی می‌رود، می‌گویند: «تَلَّ عَرْشَهُ». در نهایت ایشان در توصیف عرش خدا می‌نویسند: «و عرش الله مما لا یَعْلَمُهُ الْبَشَرُ إِلَّا بِالاسْمِ لَا عَلَى الْحَقِيقَةِ»؛ «عرش خدا چیزی است که بشر به حقیقت آن - جز نامش - دانشی ندارد». وی ضمن رد تصور عامیانه از معنای عرش الهی به استناد آیه «ذُو الْعَرْشِ الْمَجِیدُ» (بروج، ۱۵) و مانند آن، می‌نویسد: «اینها اشاره به پادشاهی و سلطنت اوست نه به محل برای او، چرا که او برتر از آن است که صاحب محل باشد». (راغب اصفهانی، ص ۳۴۱) بسیاری از مفسران نیز عرش در آیات فوق را «سریر» تخت پادشاهی و حکومتی یا خود حکومت معنا کرده‌اند. (طبری، ج ۱۳، ص ۶۸؛ طبرسی، ج ۳، ص ۶۰۹) نتیجه اینکه عرش الهی نه جسم است و نه جسمانی؛ بلکه کنایه و اشاره به مرکز فرمانروایی حق تعالی بر کل عالم امکان است.

معنای استوا

جوهری می‌نویسد: «وَ اسْتَوَى عَلَی ظَهْرِ دَابَّتِهِ»؛ «ای علا و استقر و این شعر را به عنوان شاهد ذکر می‌آورد:

قَدْ اسْتَوَى بِشْرٌ عَلَی الْعِرَاقِ مِنْ غَیْرِ سَیْفٍ وَ دَمٍ مَهْرَاقِ

بشر بر عراق چیره شد، بی آن که شمشیری بکشد و خونی بریزد. (جوهری، ماده سوا)

راغب نیز در مفردات می‌نویسد: استوی وقتی به علی متعدی شود، معنای استیلا می‌دهد و آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»؛ (طه، ۵) را شاهد می‌آورد. (راغب اصفهانی، ص ۴۳۹)

قرطبی می‌نویسد: «وَالْإِسْتَوَاءُ فِي اللَّغَةِ: الارتفاع والعلو على الشيء»؛ «استوا در لغت به معنای برتری یافتن و علو پیدا کردن بر چیزی است». مانند سخن خدای تعالی که به نوح عليه السلام می‌فرماید: «فَإِذَا آسَوْتِ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ...»؛ وقتی تو و همراهانت بر کشتی سوار شدید... (مؤمنون، ۲۸) نیز می‌فرماید: «لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ»؛ «وقتی بر چهارپایان سوار شدید». (زخرف، ۱۳)

اما آیاتی که استوای خدا بر عرش را بیان می‌کند، هفت آیه است، و در آنها، استوای خدا بر عرش، با تعبیرها و متمم‌های مختلف بیان شده است؛ (اعراف، ۵۴؛ یونس، ۳؛ رعد، ۲؛ فرقان، ۵۹؛ سجده، ۳۲؛ طه، ۵؛ حدید، ۴) و در همه آنها سخن از خالقیت و ربوبیت خدا بر آسمان‌ها و زمین است؛ مثلاً در آیه ۵۴ سوره اعراف که در بیان ربوبیت پروردگار است، می‌فرماید: «ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حیثا و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بأمیره الاله الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین». پروردگار شما خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز خلق کرد، آنگاه استوای بر عرش یافت، روز را به پرده شب در پوشاند که شتابان در پی آن می‌آید و خورشید و ماه و ستارگان مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که خلق و تدبیر تنها در دست اوست، بلند مرتبه است خدا پروردگار جهانیان.

دقت در قبل و بعد آیه می‌فهماند که آیه در مقام بیان ربوبیت پروردگار بر همه امور عالم است. بدیهی است که استوای خدا بر عرش هم باید در این راستا باشد؛ یعنی چنین نیست که خدای سبحان فقط خالق آسمان‌ها و زمین باشد و ربوبیت و تدبیر آن را به رب الانواع و الهه‌هایی که مشرکان می‌پنداشتند، سپرده باشد؛ بلکه او تدبیر آسمان‌ها و زمین را در دست خویش دارد. از نمونه‌های این تدبیر این است که روز را به شب بیوشاند و خورشید و ماه و ستارگان مسخر فرمان او هستند و در پایان بعد از ذکر این نمونه‌ها می‌فرماید: «آگاه باشید که خلقت و تدبیر، هر دو، در دست اوست». طبرسی می‌نویسد: «امر او بر ملک استوار شد؛ یعنی بعد از آنکه آسمان‌ها و زمین را آفرید و حاکمیتش بر آنها استقرار یافت». (طبرسی، ج ۳، ص ۶۵۲)

مؤید این معنا آیه سوم سوره یونس است که می‌فرماید: «پروردگار شما خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، آنگاه استوای بر عرش یافت تا تدبیر امر آفرینش نماید»... پس قرآن کریم استوای بر عرش را به تدبیر امور تفسیر کرده‌است... و اشاره به این است که عرش مقامی است که تدبیر امور از آنجا انشا می‌شود و امر تکوینی از آنجا صادر می‌گردد. (طباطبایی، ج ۸، ص ۱۵۹ و ۱۶۰)

محمد رضا قمی، صاحب کنز الدقائق نیز در تفسیر روایی خویش (عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) را به (علی الملک احتوی) ترجمه نموده‌است. (قمی مشهدی، ج ۶، ص ۲۹) آیه دیگری که در همین راستا است، آیه دوم سوره رعد است که می‌فرماید: «خدا آن کسی است که آسمان‌ها را بالا برد بدون ستونی که ببینید. سپس استوای بر عرش یافت و خورشید و ماه را مسخر خود کرد که هر کدام در مدار معین به گردش در آیند. اوست که امور عالم را تدبیر می‌کند». در این آیه نیز سخن از فرمانروایی و تدبیر خدای سبحان بر جهان هستی است و لازمه این تدبیرها، استیلای بر هستی است. چنین نیست که مشرکان می‌پنداشتند که خدا تنها آسمان‌ها و زمین را خلق کرد و از اداره آن‌ها عاجز است یا اختیار تدبیر آن‌ها را به خدایانی گوناگون سپرده باشد؛ بلکه او پادشاه مقتدری است که همه عالم تحت فرمان اوست و امرش در کل هستی نافذ است. لازمه این بینش، عبادت خالصانه اوست که در سوره یونس، بعد از بیان ربوبیت خدا می‌فرماید: «فَاعْبُدْهُ»؛ پس او را پرستش کنید. (یونس، ۳)

آنچه از اهل لغت و تفسیر بیان شد، مؤید این معناست که استیلای بر عرش به معنای سلطنت و حکومت خدا بر هستی است. معنای دیگری که با تأمل در آیات قبل و بعد آیه ۵ سوره طه و آیه ۴ سوره حدید قابل استنباط است، معنای احاطه علمی پروردگار است؛ چنان‌که علامه مجلسی (مجلسی، ج ۵، ص ۴۸) و علامه طباطبایی (طباطبایی، ج ۷، ص ۱۶۱) نیز بدان اشاره کرده‌اند.

خدای سبحان در سوره حدید فرموده‌است: «او کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، آنگاه استوای بر عرش یافت. آنچه در زمین فرو رود و آنچه از آن برآید و آنچه از آسمان فرود آید و آنچه بالا رود همه را می‌داند و او با شما هست هر جا که باشید و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است».

و در آیات چهارم تا هفتم سوره طه، هر دو معنا جمع است و می‌فرماید: «این کتاب فرستاده کسی است که زمین و آسمان‌های بلند را آفرید؛ آن خدای مهربانی که بر عرش استوا یافت. آنچه در آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آن دو است و آنچه در زیر خاک پنهان است، همه مال اوست و اگر آهسته سخن بگویند یا آشکار، او عالم به اسرار و پنهانی‌های آفرینش است».

اما در میان مفسران اهل سنت، بیضاوی در معنای کرسی - که مانند عرش محل بحث است - می‌نویسد: کرسی به معنای حقیقی آن و نشستن بر آن به معنای حقیقی‌اش برای خدا نیست و اشاره می‌کند که گفته‌اند کرسی او کنایه از علم او یا سلطنت او است. (بیضاوی، ج ۱، ص ۵۵۵) و در معنای عرش می‌نویسد: «استوای بر عرش صفت خدای تعالی است، اما کیفیت خاصی ندارد و معنایش این است که برای خدا استوای بر عرش است، بر وجهی که مورد نظر اوست بدون استقرار و تمکن و عرش جسم محیط بر سایر اجسام است و آن را عرش گفته‌اند به خاطر بلندی‌اش یا به خاطر شباهت آن با تخت پادشاه که امور و تدابیر از آن جا صادر می‌شود». (همان، ج ۳، ص ۲۶)

عرش به معنای جسم محیط است که علامه مجلسی در مورد آن احتمال داده‌است. (مجلسی، ج ۵۵، ص ۳۸) قرطبی در تفسیرش در معنای استوای خدا بر عرش سه قول ذکر می‌کند. ۱: قول مالک بن انس، مبنی بر اینکه معنای لغوی استواء معلوم و کیفیت آن مجهول است؛ ۲: قول مشبّهه که گفته‌اند ما آیه را بر ظاهر آن حمل می‌کنیم؛ ۳: کسانی که گفته‌اند ما آن را تأویل می‌کنیم و حمل آن را بر ظاهرش محال می‌دانیم. (قرطبی، ج ۶، ص ۲۵۴)

ثعالبی در تفسیرش، درباره استوای خدا بر عرش می‌نویسد: «معنای این سخن در نزد ابوالمعالی و متکلمان ماهر، پادشاهی و سلطنت است و اضافه عرش به خدا اضافه تشریفی است از آن جهت که بزرگترین مخلوق خدا است». (ثعالبی، ج ۲، ص ۲۳) او در جای دیگر می‌نویسد: «خدای سبحان بر عرش استوا دارد به گونه‌ای که خودش گفته و به معنایی که خودش قصد کرده‌است، در حالی که از تماس و استقرار و تمکن و حلول و انتقال منزّه است و این عرش نیست که حامل او باشد؛ بلکه عرش و حاملان عرش، به لطف و قدرت خدا حمل می‌شوند و در قبضه قدرت او هستند». (همان، ص ۲۶۳)

نکته مهمی که تعالیمی بدان اشاره می‌کند این است که بر خلاف دیدگاه مشبهه و مجسمیه که تصور می‌کنند عرش محل استقرار خدا و حامل اوست، می‌نویسد: این عرش نیست که حامل اوست بلکه عرش و حاملان عرش به لطف و قدرت خدا حمل می‌شوند. وی در ادامه می‌نویسد: «كان الله وَاكْم يَكُن مَعَهُ شَيْءٌ»؛ «خداوند بوده و هیچ چیز با او نبوده است». پس خدای سبحان بوده است قبل از آنکه مکان و زمان را خلق کرده باشد و او اکنون همان است که قبل از خلقت مکان و زمان بود. در سوره رعد که بعد از «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» آمده «وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ»، برای آگاه کردن بشر بر کمال قدرت اوست. بنابراین استواء به معنای قدرت و حاکمیت محض خداوند بر عالم امکان است.

توصیف عرش

از مطالب بیان شده در کتب تفسیر، کلام، حدیث و ... چنین برداشت می‌شود که مؤلفان این آثار، تصورات متفاوتی از عرش و جایگاه و کیفیت و حدود آن داشته‌اند. با آن که گروهی معتقد بودن عرش تعریف نمی‌شود و کیفیت آن و بیان حد آن در شرع جایز نیست. (صفی‌پور، ج ۳-۴، ص ۸۱۶)؛ «ولایقدر قدره احد» (مبیدی، ج ۳، ص ۶۳۳) برخی از تصورات و توصیفات اندیشمندان مسلمان در این باره به قرار زیر است. (صیادی، منصف، ۹۳-۲۸۱)

۱- عرش فلک الافلاک و آسمان نهم است:

راغب اصفهانی گوید: «قال قوم هو العرش فلک الاعلی والکرسی فلک الکواکب» (راغب اصفهانی، ص ۳۴۱) و در کتاب کشف اصطلاحات الفنون آمده است: آسمانی که بالای همه آسمان‌هاست و جسم محیط به عالم را عرش گویند. (نقل از دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۵۸۰۱؛ نفیسی، ج ۴، ص ۲۳۳۳)

در کشف الاسرار به این موضوع این گونه اشاره شده است: و عن ابن مسعود قال: ما بین الکرسی الی الماء مسیره خمس مائة عام و العرش فوق الماء و الله فوق العرش لایخفی علیه من اعمالکم شیء. (مبیدی، ج ۶، ص ۹۸) شیخ اشراق هم عرش را سه گونه می‌داند: «العرش ثلثه: العرش العقلی و هو العقل الاول والعرش النفسی و هو نفس فلک الاول و لایخفی انهما نوران فائضان من نور الانوار المقدس و العرش الجسمانی و هو الفلک الاعلی» (سهروردی، ص ۱۴۶)

۲- عرش همان تخت الهی است که دارای پایه و طول و عرض است:

در تفسیر کشف الاسرار آمده است: عرش در لغت عرب، سریر است و مذهب اهل سنت و جماعت این است و مصطفی ﷺ عرش را فوق و تحت و یمین و ساق گفت و آن حاملانی از فرشتگان و بالای هفت آسمان است و در آن خبرهای درست است. در صحاح آورده و ائمه دین آن را پذیرفته و بر معنای ظاهری گردن نهاده و زبان و دل خود از بیان معنی آن خاموش داشته و از دریافت چگونگی آن ناامید نشده و جز اذعان و تسلیم راه چاره‌ای نیست. (میبدی، ج ۳، ص ۶۳۱)

ابوالفتوح رازی گوید: «اما در عرش دو قول گفته‌اند: یکی آن که چیزی است که خدای بیافرید آن را به شکل سریری و در خبر است که جبرئیل خواست که طول عرش را بداند از خدای -تعالی- دستوری خواست تا چند سال می‌پرید تا ضعیف شد و درمانده گشت، از خدای -تعالی- مدد قوت خواست. حق -تعالی- قوه و پرهایش مضاعف کرد. بیش از آن مدت پیرید، باز هم ضعیف شد. خدای -تعالی- قوتش زیاد کرد تا چندبار، چون ملالتش آمد، گفت: بار خدایا بیش‌تر پریده‌ام یا بیش‌تر مانده‌است؟ گفت: یا روح الامین چند هزار سال است می‌پری هنوز یک قائمه از قوائم عرش نپریده‌ای و اگر همه عمر دنیا در این امر به سربری. جبرئیل گفت: سبحان من لا یعلم کیفیه خلقه الا هو» (رازی، ۹۴، ص ۳۸۸)

جالب این که برخی از فرق اسلامی عرش را دارای جسم دانسته‌اند که وقتی خدا بر آن می‌نشیند از آن صدا برمی‌خیزد، مثل صدای پالان شتر. (شهرستانی، ج ۱، ص ۱۳۴) و جالب‌تر آن که ملائکه از حمل عرش الهی و سنگینی آن شکوه سر می‌دهند. (همان، ج ۱، ص ۲۵۱)

در بیان عظمت و بزرگی عرش حدیثی از پیامبر ﷺ بدین مضمون نقل شده است: «ما السموات السبع و الارضون السبع فی جنب الكرسي الا كحلقه ملقاه فی ارض فاله و الكرسي عند العرش كذلك» (راغب اصفهانی، ص ۳۴۱) هفت آسمان و هفت زمین در مقابل کرسی چیزی نیست، جز حلقه‌ای که در زمین خدا قرار دارد و کرسی نزد عرش نیز چنین است.

۳- عرش الهی بر روی آب است:

یکی از توصیف‌های عرش آیه ۷ سوره مبارکه هود است که می‌فرماید: «و كان عرشه على الماء» که اندیشمندان مسلمان پیرامون آن، مطالبی بیان نموده‌اند. از جمله میبدی در این باره می‌گوید: «و كان عرشه على الماء، ای فوق الماء، قبل ان خلق السماء و الارض و كان الماء على متن الريح وفي

وقوف العرش على الماء والماء على غير قرار اعظم الاعتبار لا هل الا انكار. قال كعب: خلق الله - عز وجل - ياقوته خضراء ثم نظر اليها بالهيبه فصارت ماء يرتعد ثم خلق الريح فجعل الماء على متنها ثم وضع العرش على الماء» (مبیدی، ج ۴، ص ۳۵۴) و تاج و تخت او بر روی آب بود، یعنی بالاتر از آب، قبل از اینکه آسمان و زمین را ایجاد کند، و آب بر روی بادهای بود، و در قرار گرفتن عرش بر روی آب و آب بدون قرار، عبرت بزرگی برای منکران است. کعب می‌گوید: خداوند عز و جل یاقوت سبزش را آفرید سپس با شکوه به آن نظر کرد پس به آب تبدیل شد. پس از آن باد را خلق کرد پس آب را روی باد قرار داد و سپس عرش را بر روی آب قرار داد.

۴- عرش دارای زنجیرهای زرین است و کل جهان در مقابل عرش بسیار ناچیز است:

وهب بن منبه یکی دیگر از اندیشمندان مسلمان می‌گوید: عرش را سیصد و شصت هزار سلسله زرین است از هر یکی قندیلی از نور آویخته، هفت آسمان و هفت زمین و آن چه در آن است همه در یک قندیل است، در دیگر قندیل‌ها خدا می‌داند که چیست. پس چون ما کیفیت قندیل‌های عرش را نمی‌دانیم، کیفیت عرش را نیز نمی‌دانیم و چون کیفیت عرش را ندانیم، کیفیت استوا را نیز نمی‌دانیم و ما يعلم تأویله الا الله. (سورآبادی، ج ۲، صص ۷۵۴-۷۵۵) «الأشیاء كلها في العرش كحلقه في فلاة» (مبیدی، ج ۸، ص ۴۵۲) همه چیز در عرش همانند حلقه‌ای در بیابان است.

۵- عرش یاقوت سرخ است:

در منتهی الارب آمده است: عرش یاقوت سرخی است که از نور حق تعالی می‌درخشد. (صفی‌پور، ج ۴-۳، ص ۸۱۶)

۶- عرش الهی از حجاب‌های نور و ظلمت پوشیده شده است:

در کشف الاسرار آمده است: «والعرش یکسی کل یوم سبعین الف لون من النور لا یستطیع ان ینظر الیه خلق من خلق الله» (مبیدی، ج ۸، ص ۴۵۲) و باز گوید: «واحتجب الله من الملائکه الذین حول العرش سبعین حجاباً من نار و سبعین حجاباً من ظلمه و سبعین حجاباً من نور و سبعین حجاباً من در ابيض و سبعین حجاباً من یاقوت احمر و سبعین حجاباً من زبرجد اخضر و سبعین

حجَاباً مِنْ ثَلْجٍ وَسَبْعِينَ حِجَاباً مِنْ مَاءٍ وَسَبْعِينَ حِجَاباً مِنْ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» (همان، ج ۸، ص ۴۵۲)

معنای عرش از دیدگاه مفسران فریقین

آیات مربوط به عرش و کرسی، از متشابهات قرآنی هستند و دیدگاه‌های فراوانی درباره آن‌ها وجود دارد، متکلمان و مفسران در تفسیر و توضیح آن اختلاف نظر دارند. برخی از این معانی عبارتند از:

الف - برخی از فرق اسلامی از قبیل حنابله، مجسمیه و کرامیه معنی لغوی عرش را پذیرفته‌اند و گفته‌اند مقصود از عرش، تختی است که خداوند بر آن نشسته است، هم‌چنان که مقصود از کرسی در آیهٔ الکرسی یا همان عرش است و یا جای گذاشتن پاهاست. (میبدی، ج ۱۷۲۷، ۲)

ب - جمعی از متکلمان - معتزله و شیعه - معتقدند که معنی کردن الفاظ قرآن به معانی لغوی آن موجب تشبیه خداوند به اجسام می‌شود و وجود تخت و کرسی را برای خداوند از محالات دانسته‌اند و گفته‌اند که مقصود از عرش و کرسی بیان قدرت و عظمت و تسلط خداوند است. زیرا هم‌چنان که پادشاهان برای اثبات برتری خود بر تخت می‌نشینند و حتی «بر تخت نشستن» دلیل پادشاهی و حکومت و اقتدار است، معنی استوای خدا بر عرش همانا تسلط و قدرت او بر عالم است هم‌چنان که خداوند از خود به ملک و مالک تعبیر کرده‌است، از تسلط و اقتدار خود نیز به عرش تعبیر نموده است. (راغب اصفهانی، ص ۳۴۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام در تفسیر آیهٔ «الرحمن علی العرش استوی» (طه، ۵) فرمود: «یعنی استوی تدبیره و عال امره» (طبرسی، ج ۱، ص ۳۷۳)

زمخشری نیز در الکشاف می‌گوید: «لما كان الاستواء علی العرش وهو سریر الملک مما یردف الملک، جعلوه کنایه عن الملک. فقالوا: استوی فلان علی العرش یریدون ملک و إن لم یقعده علی السریر البتة» (زمخشری، ج ۳، ص ۵۲؛ رازی، ج ۴، ص ۳۸۸)

ج - نامعلوم بودن معنای عرش: از دید برخی گروه‌های اهل سنت مانند اشاعره و اهل حدیث، به مفاهیمی مانند عرش و کرسی تنها باید ایمان آورد و از تفکر درباره آن پرهیز کرد. (ابن تیمیه، ج ۴، ص ۷ و ۸) خداوند بر عرش قرار دارد؛ ولی چگونگی آن برای ما مشخص نیست. (همان، ج ۲، ص ۲۴ و ۲۵) مالک بن انس درباره معنی نشستن خداوند بر عرش می‌گوید: معنای نشستن مشخص

است؛ اما چگونگی آن قابل فهم نیست و سؤال پرسیدن درباره آن بدعت و ایمان آوردن به آن واجب است. (همان، ج ۳، ص ۱۷)

اهل حدیث و اشعریان معتقدند که خداوند نه جسم است و نه شبیه به اشیاء جسمانی، ولی به نحوی که چگونگی آن را کسی نمی‌داند. بلاکیف بر عرش است، یعنی عرش را دارای وجود واقعی و شاید خارجی می‌دانند. (شهرستانی، ج ۱، ص ۲۵۱) اشعری می‌گوید: خداوند هست و بوده و او را مکانی نیست و او عرش و کرسی را آفرید ولی احتیاجی به مکانی ندارد چنان که پیش از خلق و آفرینش آن‌ها احتیاجی به آن‌ها نداشت. ابوحنیفه نیز می‌گوید: «اقرار داریم که خداوند بر عرش است بدون آن که حاجت به استوا بر آن داشته باشد اگر محتاج بود قادر به ایجاد و تدبیر عالم نبود و اگر محتاج به نشستن بر عرش بود، پس پیش از خلق عالم در کجا بود؟» (مشکور، ص ۴۳۷)

د- قلب مؤمن: صوفیه و عرفا عرش را تأویل می‌کنند و آن را دل و قلب مؤمن می‌دانند. چنانکه در حدیث آمده است: «أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ» (بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۳۹) قلب مؤمن عرش بزرگ خدا است.

ه- مادی و مکانی بودن عرش: کسانی که معتقد به مادی و مکانی بودن عرش هستند، به چند دسته تقسیم میشوند؛ ظاهرگرایان و حشویه معتقدند: عرش الهی، مکانی بسیار بزرگ است که خداوند بر آن نشسته و جهان را اداره می‌کند. همچنین حشویه و مجسمیه که می‌گویند: «خدا حال در عرش است و عرش مکان اوست و بر آن نشسته چنان که در قرآن آمده: «ویحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه» (حاقه، ۱۷) یعنی در روز قیامت هشت فرشته تخت خداوند را در حالی که خداوند بر آن نشسته حمل می‌کنند. (مشکور، ص ۴۳۷)

برخی از مشبهه معتقدند که: «و عرش در زیر او در آواز است و آواز می‌کند همچو آواز پالان شتر در شیب سوار» (شهرستانی، ج ۱، ص ۱۳۴)

یونسیه که اصحاب یونس بن عبدالرحمن قمی و از فرق شیعه هستند می‌گویند: ملائکه عرش خداوند را برمی‌دارند و عرش هم خداوند را و در خبر آمده است: «ان الملائکه تنط احیاناً من

وطأه عظمه الله تعالی علی العرش» یعنی همانا ملائکه گاه به گاه از عظمت استقرار خدای تعالی بر عرش می‌نالند مانند ناله شتر هنگامی که بار سنگین بر او می‌نهند. (شهرستانی، ج ۱، ص ۲۵۱)

و - تسلط بر ملک خود و تدبیر امور: علامه طباطبائی (ره) می‌فرماید: «ثم استوی علی العرش» کنایه است از استیلاء و تسلطش بر ملک خود و قیامش به تدبیر امور آن، به طوری که هیچ موجود کوچک و بزرگی از قلم تدبیرش ساقط نمی‌شود و در تحت نظامی دقیق هر موجودی را به کمال واقعیش رسانیده حاجت هر صاحب حاجتی را می‌دهد. و لذا در سوره یونس آیه ۳ پس از ذکر استواء تدبیر خود را ذکر می‌کند و می‌فرماید: «یدبر الامر». (طباطبائی، ج ۸، ص ۲۰۷)

اثبات استوای خدا بر عرش از دیدگاه سلفیه

باور قریب به اتفاق سلفی‌ها بر این است که خدای سبحان استوای بر عرش دارد، به همان معنایی که از ظاهر آیه فهمیده میشود سلفی‌ها در این باره بیش‌تر به آیاتی که در پی می‌آید استناد می‌کنند: «الرحمن عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»؛ همان بخشنده‌ای که بر عرش مسلط است (طه، ۵) «وَإِنَّا رَبُّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ»؛ پروردگار شما، خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز - شش دوران - آفرید سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت. (سجده، ۴ و نیز آیاتی مانند: اعراف، ۵۴؛ یونس، ۳؛ رعد، ۲؛ و فرقان ۵۹) (عامر، ص ۶۰)

آن‌ها هم‌چنین به روایاتی مانند «إِنَّ اللَّهَ عَلَى عَرْشِ وَان عَرْشِ عَلِي سَمَاوَاتِهِ وَأَرْضِيهِ»؛ خدا بر عرش و عرش او بر آسمان است. «وَالْعَرْشِ عَلَى الْمَاءِ وَاللَّهُ عَلَى الْعَرْشِ»؛ عرش خدا بر روی آب و خدا بر عرش برقرار است. استناد می‌کنند. (مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۴۸۹)

ابن تیمیه نیز حدیث نزول پروردگار بر آسمان دنیا را دلیل بر استوای خدا بر عرش میدانند. (ابن تیمیه، ج ۶، ص ۲۱۰)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز مطالعات و تحقیقات علمی
مجمع علمای و محققان اسلامی

معنا شناسی استوای خدا بر عرش

شکی نیست که در قرآن کریم دست کم در شش آیه، از استوای خدا بر عرش سخن گفته شده و روایاتی در این راستا از پیامبر خدا ﷺ نقل گردیده‌است. اما آنچه مهم است، فهم این آیات و

روایات است؛ آیا استوای خدا بر عرش، همانند نشستن انسان بر صندلی، تخت سلطنت، چارپایان و ... است؟ و آیا استوای خدا بر عرش، از صفات ذات اوست یا از صفات فعل او؟ آیا عرش خدا موجودی جسمانی و مادی است یا غیر مادی؟ آیا استقرار خدا بر عرش معنای حقیقی است یا استعاری و مجازی؟

بر اساس یک دیدگاه عرش خداوند و استواء بر عرش از تشابهات قرآن است که علم به حقیقت آنها برای بشر ممکن نیست و باید علم به آنها را به خداوند ارجاع داد. بنابراین بحث و گفتگو از این گونه حقایق و تلاش برای کشف و آگاهی از آنچه ورای این ظاهر است، بدعت به شمار می‌آید.

مالک بن انس و استاد او ربیعہ (سیوطی، ج ۳، ص ۴۲۹) و نیز ابوحنیفه (طبرسی، ج ۴، ص ۶۶۰) و جمعی دیگر از مفسران سلف (رشیدرضا، ج ۸، ص ۴۵۳) به این دیدگاه تمایل داشته و از هر گونه اظهار نظری در باب چیستی عرش و چگونگی استواء خداوند بر آن پرهیز نموده و دیگران را نیز منع کرده‌اند. فخر رازی نیز همین دیدگاه را درباره عرش و استواء خداوند بر آن اختیار کرده است. (فخر رازی، ج ۵، ص ۲۶۹)

سید قطب با این توجیه که عقیده به توحید هیچ مجالی برای تصویر بشری از ذات و کیفیات افعال خدا باقی نمی‌گذارد، سوال از چیستی عرش و چگونگی استواء خدا بر آن را لغو و جستجو برای پاسخ این گونه سوالات را لغوتر دانسته و از آن منع کرده است. (سید قطب، ج ۳، ص ۱۳۹۶) این دیدگاه از آن جهت که با آیات تدبر در قرآن در تضاد است و از تفکر و تعقل و کنجکاوی در آیات الهی منع می‌کند، هرگز نمی‌تواند دیدگاهی منطقی و معقول به شمار آید. (طباطبایی، ج ۱۰، ص ۱۵۱)

احمد بن حنبل در اینکه استوای بر عرش، از صفات ذات است یا فعل، دو قول نقل کرده و هیچ یک را بر دیگری ترجیح نداده است. او معتقد است استوای بر عرش به معنای مماس بودن و تلاقی داشتن با عرش نیست که خدا برتر از آن است که این‌گونه باشد، چون در خدای تعالی تغییر و تبدیل راه ندارد و حدی برایش متصور نیست و چیزی او را محدود نمی‌کند، قبل از آنکه عرش را خلق کند یا بعد از آفرینش عرش. (ابن تیمیه، ج ۶، ص ۲۵۶) ابن قدامه مقدسی (ابن تیمیه، ج ۶، ص ۲۱۳) از قول مالک بن انس و عبدالغنی مقدسی (ابن تیمیه، ج ۶، ص ۲۵۹) از قول ام سلمه،

همسر پیامبر ﷺ و مالک بن انس در تبیین الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ گفته‌اند: «وَ الْاِسْتِوَاءُ اسْتَوَى غَيْرَ مَجْهُولٍ، وَالْكِيفُ غَيْرُ مَعْهُولٍ، وَالْاِيْمَانُ بِهٖ وَاجِبٌ»؛ استوا معلوم و چگونگی آن غیر معقول و ایمان و اقرار به آن واجب است. البته ادامه روایت در نقل ابن قدامه با عبدالغنی تفاوت دارد. ابن قدامه در ادامه آورده است: «وَالسُّؤَالُ عَنْهُ بَدْعُهُ ثُمَّ اَمَرَ بِالرَّجُلِ فَاُخْرِجَ»؛ سؤال بدعت است، سپس امر کرد تا سائل را از مجلس بیرون کردن. اما در نقل عبدالغنی آمده است: انکار آن کفر است.

ابن تیمیه با تفصیل بیشتر در این باب سخن گفته است و آیة «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه، ۵) و مانند آن را از متشابهات شمرده، می‌گوید: روش سلف در متشابهات ایمان به ظاهر و عدم تأمل در حقیقت آن‌ها بوده است. وی ضمن استناد به پاسخ مالک بن انس درباره آیة فوق می‌افزاید: تأویل استوا به استیلا بر خلاف پاسخ مالک است و پذیرفته نیست و این پاسخ مالک در استوا، کافی و وافی در همه صفات، مثل نزول (پایین آمدن) دست و وجه داشتن خدا و مانند آنها است. (ابن تیمیه، ج ۶، ص ۲۵۶)

سپس در ادامه، در حدیث نزول پروردگار بر مبنای مالک می‌نویسد: نزول معلوم، چگونگی آن مجهول، ایمان به آن واجب و سؤال از آن بدعت است. (ابن تیمیه، ج ۶، ص ۲۴۷)

اما از دیدگاه شیعه استوای خداوند بر عرش به عنوان استیلا و چیرگی حق بر کل نظام مخلوقات عنوان شده است. علامه طباطبایی (ره) می‌فرماید: «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» کنایه از استیلاء و تسلط خداوند بر ملک خود و قیام به تدبیر امور آن، بطوری که هیچ موجود کوچک و بزرگی از قلمرو تدبیرش ساقط نمی‌شود، و در تحت نظامی دقیق، هر موجودی را به کمال واقعیش رسانیده حاجت هر صاحب حاجتی را می‌دهد، و لذا در سوره یونس آیه ۳ پس از ذکر استواء، تدبیر خود را ذکر می‌کند و می‌فرماید: يَدْبِرُ الْأُمْرَ. (طباطبایی، ج ۸، ص ۱۸۷)

همچنین در تفسیر این آیه و آیات مشابه آن، گاهی استوا به معنای تساوی و عرش به معنی کل اشیاء بیان شده است. (شریف الهیجی، ج ۲، ص ۴۴) برخی دیگر هم چون مرحوم شبّر در تفسیر خود، عرش را به معنای جسم کل و محیط بر عالم اطلاق کرده و معنای آیه را تسلط خداوند بر این جسم کل بیان نموده‌اند. (شبّر، ج ۱، ص ۱۷۵)

حق تعالی در قرآن می‌فرماید: وکان عرشه علی الماء، تفسیر این آیه در میان مفسران مختلف است. برخی عرش را احاطه پروردگار و ماء را ماء وجود، (طیب، ج ۷، ص ۱۲) برخی دیگر عرش را مقام مالکیت خداوند و ماء را عبارت از همین آب حیات دانسته‌اند. (طباطبایی، ج ۱۰، ص ۲۲۵)

اما گروهی دیگر از مفسرین نیز عرش را به معنای قدرت و مالکیت، و ماء را مواد مذابی نامیده‌اند که آفرینش آسمان و زمین از آن بوده‌است و برای استناد کلام خود به آیه ۳۰ سوره انبیا اشاره کرده‌اند. (مکارم شیرازی، ج ۶، ص ۲۹۵)

بر اساس این تعریف، برای عرش واقعیتی جز یک معنای کنایی نیست که همان سلطه بر عالم و استیلا و غلبه بر وجود است و به عبارت دیگر این نظریه مبتنی بر این امر است که عرش امری اعتباری و استیلا امری حقیقی باشد که در این صورت با آیاتی از قرآن که می‌فرماید: برای عرش حمله‌ای است. (غافر، ۷) یا صفت عظیم را برای عرش معرفی می‌کند. (مومنون، ۸۶) مخالف است. (سبحانی، ج ۶، ص ۲۵۹)

نتیجه

عرش یا جایگاه الهی، مفهومی قرآنی است که بنابر اعتقاد شیعه مقصود از آن، تدبیر یا حاکمیت الهی است. ظاهرگرایان عرش را مکان نشستن خداوند می‌دانند. اشاعره معتقدند باید به عرش ایمان داشت اما درباره معنای آن سکوت کرد. از دیدگاه شیعه عرش الهی نه جسم است و نه جسمانی؛ بلکه کنایه و اشاره به مرکز فرمانروایی حق تعالی بر کل عالم امکان است. استواء به معنای قدرت و حاکمیت محض خداوند بر عالم امکان است. خلاصه اینکه اگر فرض شود عرش به معنای تخت و آن هم جسم و جسمانی و مخلوق خداست و استوا صفت فعل خدا است و استوای خدا بر عرش بعد از خلق آن باشد، به دلیل «ثم استوی» و استوا به معنای اعتلا و استقرار باشد و با این وجود که خدا منزله از جسم و جسمانیات است، منجر به تناقض گویی‌های بسیار می‌شود؛ زیرا خدایی که جسم نیست، متصف به صفات جسمانی شده‌است و خدایی که محدود نیست، محدود و محبوس در آسمان شده‌است. از دیدگاه شیعه استوای خداوند بر عرش به عنوان استیلا و چیرگی حق بر کل نظام مخلوقات عنوان شده‌است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن تیمیه، مجموع فتاوی، عبدالرحمان قاسم، رباط، مغرب، مکتبه المعارف، بی‌تا.
۳. ابن فارس، احمد، ترتیب مقایس اللغه، ترتیب و تنقیح، سعید رضا علی عسکری و حیدر مسجدی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه ۱۳۸۷.
۴. بیضاوی، تفسیر بیضاوی، تصحیح عبدالقادر عرفات، ۵ جلدی بیروت دارالفکر ۱۴۱۶، ۱۹۹۶.
۵. الثعالبی، عبدالرحمان بن محمد، الجواهر الاحسان فی تفسیر القرآن، بیروت مؤسسه الا علمی للمطبوعات، بی‌تا.
۶. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، احمد عبدالغفور عطار، بیروت، افست قم، امیری ۱۳۶۸.
۷. حلّی، حسن بن یوسف، (علامه حلّی) کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد خواجه نصیر طوسی، تعلیق حسن حسن‌زاده آملی ۱۴۰۷ ق.
۸. خرمشاهی، بهاء‌الدین، حافظ نامه، چ ۴، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات صداوسیما جمهوری اسلامی ایران، دوره ۲ جلدی، ۱۳۷۱.
۹. الخوری الشرتونی اللبانی، سعید، اقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد، چاپ کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، دوره ۳ جلدی، قم، ۱۴۰۳ ه.ق.
۱۰. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، چاپ اول، دوره ۱۵ جلدی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۱۱. رازی، ابوالفتوح، تفسیر ابوالفتوح رازی، به تصحیح و حواشی مهدی الهی قمشه‌ای، چ ۲، دوره ۱۰ جلدی، علمی، تهران، ۱۳۲۱.
۱۲. الراغب الاصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن، دار الکتب العربی، قم، بی‌تا.
۱۳. رشیدرضا، محمد، تفسیر قرآن الحکیم (المنار)، چاپ دوم، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.

۱۴. زبیدی، مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
۱۵. الزمخشری، جار الله محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوایل فی وجوه التأویل، جزء ۳، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
۱۶. سبجانی، جعفر، مفاهیم القرآن، قم، موسسه الامام الصادق، ۱۴۱۲ق.
۱۷. سوراآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سور آبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، چ ۲، جلد ۲، دوره ۵ جلدی، فرهنگ نشر نو، تهران، ۱۳۸۱.
۱۸. سهروردی، شیخ شهاب الدین، مجموعه دوم مصنفات، به اهتمام هانری کرین، مقدمه و تصحیح و تحشیه سید حسین نصر، قسمت ایران شناسی انستیتوی فرانسوی پژوهش‌های علمی در ایران، تهران، ۱۳۳۱.
۱۹. سید قطب، فی ضلال القرآن، بیروت، دار الشروق، ۱۴۰۲.
۲۰. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، دار الھیاء التراث العربی، ۱۴۲۱.
۲۱. شبر، سید عبدالله، تفسیر القرآن الکریم، دار البلاغه بیروت، ۱۴۱۲.
۲۲. شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، تهران، دفتر نشر داد، ۱۳۷۳.
۲۳. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم بن احمد، توضیح ملل، ترجمه الملل والنحل، با مقدمه و تصحیح و ترجمه سید محمد رضا جلالی نائینی، دوره ۲ جلدی، چ ۴، اقبال، ۱۳۷۳.
۲۴. صفی پور، عبدالرحیم بن عبد الکریم، منتهی الارب فی لغه العرب، اسلامیه، تهران، ۱۳۷۷ه ق.
۲۵. طباطبایی سید محمد حسین، المیزان، بیروت، اعلمی، ۱۴۱۷ق. - ۱۹۹۷م ۲۴۷.
۲۶. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، سید محمدباقر الخراسان بی جا، دارالنعمان، ۱۳۸۶ق. - ۱۹۶۶
۲۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، طهران ناصر خسرو، بی تا.

۲۸. طبری، محمدبن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن ۳۰ جلدی، بیروت، دارالفکر ۱۴۰۵.
۲۹. طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸.
۳۰. عامر، طاهر، التاویل عندالمفسرین من السلف، بیروت، دار ابن حزم، چاپ اول، ۱۴۳۲ ق.
۳۱. فخر رازی، محمدبن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰.
۳۲. فیروزآبادی، محمدبن یعقوب، قاموس المحيط، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵.
۳۳. قرطبی، ابی عبدالله محمدبن احمد، الجامع الحکام القرآن، قاهره دارالشعب ۱۳۷۲ ق.
۳۴. قمی مشهدی، محمدرضا، کنزالدقائق، حسین درگاهی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۶۷.
۳۵. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت مؤسسه الوفا ۱۴۰۳ ق. ۱۹۸۲ م.
۳۶. مشکور، محمد جواد، سیر کلام در فرق اسلام، ج ۱، انتشارات شرق، تهران، ۱۳۶۸.
۳۷. مصاحب، غلام حسین، دایره المعارف فارسی، فرانکلین، تهران، ۱۳۵۶.
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۳۹. المیبدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عده الابرار، به سعی واهتمام علی اصغر حکمت، ج ۲، ابن سینا (دوره ۱۰ جلدی)، تهران، ۱۳۴۴.
۴۰. نفیسی، علی اکبر، ناظم الطباء، کتابفروشی خیام، تهران، بی تا.
۴۱. مقاله صیادی، احمدرضا، منصف، مصطفی، عرش از دیدگاه حکیم سنایی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان، شماره ۵۲، بهار ۱۳۸۷.